

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۲، پیاپی شماره ۴۴، تابستان ۱۳۹۹، صص ۴۳-۶۶

تاریخ دریافت: ۹۸/۴/۲۱، تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۱۴

بررسی شیء وارگی در آثار زویا پیرزاد با تأکید بر رویکرد جورج لوکاج

ندا یانس^۱، دکتر کامران پاشایی فخری^۲، دکتر پروانه عادلزاده^۳



چکیده

واژه شیء وارگی^۱ که در اندیشه مارکسیسم غربی پا گرفت، مفهوم بت‌انگاری کالا در نظام سرمایه داری است که بن‌مایه اصلی اندیشه «جورج لوکاج»^۲ است. اولین دلالت‌های خود را از مفاهیم بیگانگی^۳ و بت‌انگاری کالای^۴ مارکس^۵ و مفهوم عقلانی شدن^۶ ویر^۷ می‌یابد و مکتب فرانکفورت با تعبیر عقلانیت مدرن به عقلانیت ابزاری این نقد را ادامه می‌دهد. این جستار با تکیه بر اندیشه لوکاج در زمینه شناخت کلیت واقعیت اجتماعی، از طریق تعامل دوسویه فرهنگ و جامعه به بررسی شیء وارگی در آثار نویسندگان معاصر «زویا پیرزاد» پرداخته است. توجه نویسنده به مسائلی چون بی‌توجهی به طبقه کارگر، تلاش طبقه کارگر برای احقاق حقوق از دست رفته و مسائلی از این دست در این رمان‌ها نمود دارد. نویسنده حامی طبقه کارگر و مخالف طبقه سرمایه‌دار و پرولتاریا است. رمان‌های پیرزاد، داستان زندگی افرادی است که در سطح پایین جامعه زندگی می‌کنند. طبقه زحمتکشی که در جامعه سرمایه داری تحت سلطه نظام سرمایه‌داری حاکم بر جامعه است. شخصیت‌های رمان که نمونه کوچکی از جامعه بیرون نیز هست، همگی به طبقه فرودستی تعلق دارند که به دنبال دستیابی به حقوق تضییع شده شان هستند. نویسنده به واسطه قهرمان داستان‌هایش به انتقاد از نظام سرمایه‌داری برخاسته است.

کلیدواژه‌ها: شیء وارگی، کارگر و پرولتاریا، جورج لوکاج، زویا پیرزاد.

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. neda.yans.2016@gmail.com

^۲ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. (نویسنده مسئول)

Pashaei@iaut.ac.ir

adelzade@iaut.ac.ir

^۳ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

1. Reification

2. George Lukacs

3. Alienation

4. Fetishism

5. Karl marx

6. Rationalization

7. Weber

مقدمه

در کشورهای سرمایه‌داری که هدف تولید برای بازار است، جامعه به دو دسته ثروتمند و فقیر، یا مصرف کننده و تولید کننده یا بورژوا و پرولتاریا تقسیم می‌شود. طبقه ثروتمند مصرف کننده بورژوا، نیروی کار طبقه کارگر فقیر تولیدکننده را برای چرخه اقتصاد دولت و رفاه خود به کار می‌گیرد. در اندیشه‌های طبقه بورژوا مقوله میانجی نقش بنیادین و اصیل را ایفا می‌کند. این گروه انتظار دارد به تمامی ارزش‌ها از رهگذر میانجی (ارزش‌های کمی و به ویژه پول) دست یابد و پول و وجهه اجتماعی به جای آن که فقط میانجی‌هایی برای تضمین دستیابی به دیگر ارزش‌های دارای خصلت کیفی باشند، به ارزش‌های مطلق تبدیل گردند.

جامعه‌شناسی قرن بیستم مملو از نظریه‌پردازان و نظریات برجسته‌ای است که فرهنگ و جامعه را به انحاء مختلف واکاوی کرده‌اند. آن‌ها با توجه به جهان‌بینی و نظام معرفتی خود و در نظر گرفتن تحولات اجتماعی - فرهنگی جوامع مدرن معاصر، تحلیل‌ها و تعاریف متعدد و متفاوتی از این مفاهیم ارائه داده و با توجه به این تعاریف، ارتباط و نسبت این دو مفهوم را به یکدیگر تعیین کرده‌اند.

لوکاج از جمله نظریه‌پردازان مارکسیستی قرن بیستم است که نظریه مارکسیستی را برای تحلیل اشکال فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گذشته و حال و در نسبت با فرآورده آن‌ها و هم‌پوشی با اقتصاد، تاریخ و تأثیر و کارکردهای آن‌ها در زندگی اجتماعی، به کار گرفت. او از چهره‌های کلیدی مارکسیسم غربی در اروپاست که تحلیل و تفسیرش از فرهنگ و جامعه سرمایه‌داری برای فهم دقیق‌تر میراث فکری مارکسیسم غربی اروپایی لازم است.

رمان شکل تکامل یافته ادبیات داستانی و در حقیقت چیره‌ترین نوع آن است. در واقع امروز از میان انواع ادبیات داستانی، ژانر غالب، رمان است به حدی که می‌توان گفت ادبیات امروز، ادبیات رمان محور است.

رمان بیش از هر نوع ادبی دیگر تحت تأثیر شرایط و اوضاع اجتماعی خود قرار دارد، از این رو رمان در بهترین شکل خود می‌تواند انعکاس این واقعیات باشد.

زویا پیرزاد، از مطرح‌ترین بانوان نویسنده ایرانی معاصر است. مجموعه آثارش: «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، «عادت می‌کنیم»، «سه کتاب» است. نوشته‌های زویا پیرزاد، نمودی از زندگی افراد در سطح پایین جامعه است. طبقه زحمتکشی که تحت سلطه طبقه سرمایه‌دار و حاکم بر جامعه است. پیرزاد، به واسطه شخصیت‌های داستانش به انتقاد از اوضاع حاکم بر جامعه برخاسته است.

در این پژوهش نگارنده بر آن است، مولفه‌های شی‌وارگی را در آثار زویا پیرزاد بررسی و تحلیل کند، و دیدگاه نویسنده را نسبت به طبقه کارگر و سرمایه‌داری نشان دهد.

پیشینه تحقیق

در زمینه شی‌وارگی در آثار زویا پیرزاد، براساس دیدگاه جامعه‌شناس، جورج لوکاچ تحقیق مستقلی صورت نگرفته است. لکن مقاله‌هایی با عنوان: ۱- «شی‌وارگی مداحی معاصر»، حسن رحمانی، در همایش کنکاش‌های مفهومی و نظری درباره جامعه ایران، (۱۳۹۵)، دوره ۳، که در این مقاله پس از بررسی مختصر تاریخچه مداحی و ارتباط آن با موسیقی ایران، نشان می‌دهد دستگاه انظام‌بخش مذهب چگونه و چرا این‌گونه با مداحی رفتار کرده است.

۲- «لوکاچ و جامعه‌شناسی فرهنگ واکاوی مفهوم و نسبت جامعه و فرهنگ در اندیشه جورج لوکاچ»، حسین مهربانی‌فر و ادریس راموز، رسانه فرهنگ جامعه، پاییز (۱۳۹۶)، صفحه ۵۰-۳۱، در این مقاله جهت شناخت مفهوم فرهنگ و جامعه و نسبت میان آن‌ها از دید جورج لوکاچ به مطالعه و واکاوی آراء و نظریات انتقادی او در باب جامعه سرمایه‌داری مدرن پرداخته شده است.

۳- «شی‌شدگی از لوکاچ تا هابرماس»، نیلوفر صمیمی، فصلنامه راهبرد، پاییز (۱۳۸۵)، صفحه ۲۳۴-۲۲۳، در این مقاله به سیر تحول مفهوم شی‌وارگی از جورج لوکاچ تا هابرماس پرداخته شده است. اما در خصوص موضوع کار این پژوهش تحقیق مستقلی صورت نگرفته است.

در این مقاله تلاش شده است با نگرشی نو به مفهوم شی‌وارگی به بررسی و تحلیل آن در آثار نویسنده معاصر زویا پیرزاد پرداخته شود و از این حیث بدیع می‌باشد.

روش تحقیق

در این مقاله توصیفی - تحلیلی، ابتدا منابع مربوط به شیء‌وارگی و آراء و نظریات «جورج لوکاج» مورد مذاقه کامل قرار گرفته است. سپس آثار زویا پیرزاد، بررسی شده و شاخصه‌ها و مولفه‌های شیء‌وارگی از دیدگاه جامعه‌شناس «جورج لوکاج» استخراج گردیده و نهایتاً موارد مستخرج مورد تحلیل قرار گرفته است.

مبانی تحقیق

شیء‌وارگی

یکی از مقوله‌هایی که مارکسیست‌ها بدان توجه می‌کنند، و لوکاج و گلدمن آن را بسط و گسترش دادند (شیء‌وارگی) کالا است. این مفهوم به فرایندی اشاره می‌کند که به موجب آن نیروی کار انسان به محصول کارش تبدیل می‌شود؛ ارزشی که زمان لازم برای انجام کار به محصول ارزانی می‌دارد، به مثابه کیفیت مستقل و عینی خود محصول قلمداد می‌گردد. این ناتوانی در دیدن ماهیت واقعی محصولات، ریشه از خودبیگانگی و استثمار اجتماعی است. این ساختار معنادار (شیء‌وارگی) تمامی زندگی اجتماعی را در بر می‌گیرد و در تمامی عرصه‌ها بازتاب می‌یابد. تنها طبقه‌ای که مخالف شیء‌وارگی است و در تلاش مقابله با آن است، طبقه کارگر و زحمتکش است. بنابراین، طبقه کارگر (کالایی) است متشکل از انسان‌های بالقوه سرکش در برابر نظامی اقتصادی و اجتماعی که می‌خواهد آنان را به موقعیت (اشیای) بی‌جان تقلیل دهد. «شیء‌وارگی، کلیدی‌ترین مضمون اندیشه لوکاج در کتاب مشهور وی «تاریخ و آگاهی طبقاتی» است. یکی از مهم‌ترین بخش‌های کتاب او «شیء‌شدگی و طبقات پرولتاریا» نام دارد. در این بخش، او مفاهیم مارکسی بیگانگی و بت‌وارگی کالا را با مفهوم عقلانی شدن «وبر» ادغام کرده و در پس‌زمینه‌ای هگلی دریافت خود را از این پدیده ارائه می‌دهد.» (پوینده، ۱۳۹۶: ۴۵) به تعبیر وی خود سوژه‌ها و آگاهی‌شان به تدریج واصل هم ارزی به همه فعالیت‌ها و روابط انسانی تسری می‌یابد، دقیقاً به شیء بدل می‌شوند.

کتاب «دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی»، یکی از مهم‌ترین کتاب‌های مارکس بود که بسیار دیر و پس از کتاب لوکاج (۱۹۲۳)، در سال ۱۹۳۲ چاپ شد و خود لوکاج آن را به واسطه

یک دوست در سال ۱۹۳۰ خواند. مارکس در این کتاب در یک دست‌نوشته ناتمام دریافت خود را از مفهوم بیگانگی و شی‌وارگی ارائه می‌دهد.

کارگر و سرمایه‌دار

سرمایه‌داری از طریق پیکار طبقاتی در درون نظام فئودالیسم و در نتیجه زوال این سیستم به وجود می‌آید. در سرمایه‌داری دو طبقه سرمایه‌دار و کارگر ظاهر می‌شوند، سرمایه‌داران، مالک زمین و ابزار تولید هستند ولی کارگران برای امرار معاش باید کار کنند. نیروهای تولیدی در سرمایه‌داری با سرعت فراوان رشد می‌کنند در حالی که روابط تولیدی از این رشد عقب می‌ماند. عامل اصلی این عقب ماندگی، تضادی است که بین روابط اجتماعی تولید و شیوه تولیدی که بر مبنای مالکیت خصوصی استوار است، وجود دارد. به عبارت دیگر از آن‌جا که جامعه سرمایه‌داری بر انگیزه سود استوار است و سرمایه‌داران مالک ابزار تولید هستند، در وضعی قرار می‌گیرند که می‌توانند کارگران را استثمار کنند. تولید توسط هزاران کارگری که در کارخانه‌ها به کار اشتغال دارند انجام می‌گیرد، حال آن‌که محصول کار آن‌ها به صورت سود به جیب سرمایه‌داران می‌رود.

«به گمان مارکس انسان تولیدگر به واسطه نظام سرمایه‌داری از تولیدات خود بیگانه می‌شود. آنچه او از بیگانگی می‌خواند و ویژگی انسان در نظام سرمایه‌دارانه است، نتیجه بیگانگی از محصولات تولید و خود فرآیند تولید است که انسان را از هستی نوعی خود و نیز دیگر انسان‌ها، بیگانه می‌کند. آن‌ها به افرادی جدا از هم بدل می‌شوند. حتی کار کارگر، چیزی که تحقق‌بخش اوست، هم‌چون کالا در بازار خرید و فروش می‌شود. طبقه مالک ابزار تولید بدین‌سان از کارگر بهره‌کشی می‌کند چرا که مالکیت ابزار تولید نه از آن همه بلکه متعلق به برخی است و محصولات و کار کارگر نیز در ازای پول خرید می‌شود. بدین‌سان به گمان او انسان (کارگران) در این نظام، جهانی می‌آفریند که کاملاً از او بیگانه است و در کنترل او نیست.» (مارکس، ۱۳۸۵: ۶۶)

مفهوم عقلانیت

یکی دیگر از منابع مفهومی شیء‌شدگی لوکاج، وبر و درک او از عقلانیت و عقلانی شدن

است. وبر در جامعه مدرن غربی ویژگی‌هایی می‌بیند که منحصر به فرد است، اما در حال بسط و گسترش به دیگر جوامع. او این تغییر و دگرگونی تمدن غربی را با مفهوم عقلانیت بررسی می‌کند. هر چند که نزد او عقلانیت به معنای پیشرفت و ترقی نیست. به گمان او عقلانیت غربی با افسون‌زدایی از جهان سنتی و افسون زده، جلوه‌ای خاص به جهان غرب داده است.

«بنا به تفسیر رسمی، او میان چهار نوع کنش تفکیک قائل می‌شود: کنش سنتی، کنش عاطفی، کنش عقلانی معطوف به ارزش و کنش عقلانی معطوف به هدف. همین نوع چهارم کنش است که به گمان او در جهان مدرن نهادینه می‌شود.» (صمیمی، ۱۳۸۵: ۲۲۵)

«عقلانیت معطوف به هدف درصدد محاسبه عقلانی تناسب وسایل با اهداف است. او عقلانیت غربی را عقلانیت معطوف به هدف و ابزار محاسبه عقلانی وسایل برای رسیدن به اهداف خود می‌بیند. عقلانیت غربی در خود خواست استیلا و کنترل جهان طبیعی و اجتماعی را دارد. عقلانیتی که وبر توصیف می‌کند و به واسطه اخلاق پروتستانی کالونی به نظام حقوقی و قانونی و نظام سرمایه‌داری و نیز در شیوه مدیریتی بوروکراتیک منتقل گشته و نهادینه شده است و لذا نظام عظیمی پدید آورده که تابع عقلانیتی صوری و معطوف به هدف است. نظام حقوقی با صوری شدن خود و وانهادن ارزش‌های جوهری، بنگاه‌های سرمایه‌داری با علوم و فنون جدید نظیر ریاضیات و حسابداری پیشرفته، و بوروکراسی نیز با غیر شخصانی شدن خود شبکه خشکی از روابط به وجود می‌آورند که بالاترین حد محاسبه‌پذیری و پیش‌بینی‌پذیری و لذا عقلانی بودن را مهیا کنند. نظامی که اندک اندک اهداف خود را کنار نهاده و با صورت خود جهانی نا انسانی می‌آفریند. جهانی که وبر از آن به عنوان «فقس آهنین» یاد می‌کند. او هم‌چون مارکس به جامعه‌ای آرمانی که تمام مسائل و مشکلات جهان مدرن را از میان بردارد، معتقد نیست، به گمان او حتی جامعه سوسیالیستی نیز به ناچار بوروکراتیک خواهد بود.» (همان: ۲۲۵-۲۲۶)

جورج لوکاچ و شی‌وارگی

جورج لوکاچ، فیلسوف، منتقد ادبی و جامعه‌شناس انتقادی معاصر، از جمله نظریه‌پردازان

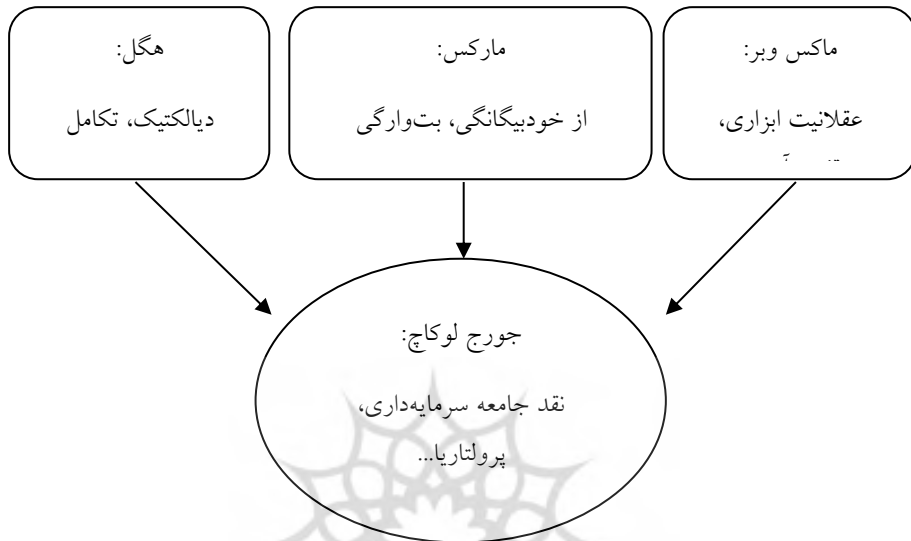
مارکسیست است. او نقشی جدی در اصلاح و بازخوانی نظریات مارکس داشته است و با بهره‌گیری فراوان از میراث فکری آلمان و تلفیق نظریات منتقدین فرهنگ آلمانی به نقدی منسجم و نظامند از فرهنگ مدرن و ساختارهای جامعه سرمایه‌داری دست یافته است. لوکاچ به دلیل اتخاذ رویکردهای ادبی در مواجهه با سرمایه‌داری مدرن، بعدها توجه اندیشه‌مندان آلمانی، هم‌چون هایدگر^۱ را به خود جلب کرد. لوکاچ با استفاده از روش مارکسیستی متمایز خود توانست عناصر گوناگون زندگی اجتماعی را به مثابه یک کلیت واحد درک کند. در همین راستا، او معتقد بود که شناخت کلیت، زمانی ممکن است که فرهنگ (ذهن) و جامعه (عین) معرفی همسو باشند.

لوکاچ شیء‌شدگی را که درونمایه اصلی اندیشه او در کتاب «تاریخ و آگاهی طبقاتی» است، با خوانش خود از شیء‌شدگی و بیگانگی مارکس و نیز عقلانی شدن ویر توضیح می‌دهد. او هم انسان‌ها را اسیر ماشین عقلانی سرمایه‌داری می‌بیند. او نیز هم‌چون مارکس جهان سرمایه‌داری را جهانی می‌بیند که در آن منش اجتماعی کار انسان در میان آن‌ها هم‌چون روابط شیء‌واره و روابط میان کالاها هم‌چون روابط اجتماعی جلوه‌گر می‌شوند. در این مورد، لوکاچ بسیار مدیون مارکس و مفهوم بیگانگی و نیز بت‌وارگی کالا است. از سوی دیگر، جهان سرمایه‌داری جهانی است شیء‌شده که در آن عقلانیت هدفمند و محاسباتی بر نظام سرمایه‌داری و انسان‌ها حاکم است، نظامی که بالاترین حد محاسبه‌پذیری را ممکن می‌کند و دارای سازمان عقلانی تولید و توزیع و نظارت و کنترل بر جامعه است.

«کنش‌های انسانی قابل اندازه‌گیری و استاندارد شده هستند شکل اداری مدیریت چنین جامعه‌ای نیز همان‌گونه که ویر تأکید دارد بروکراسی است. لوکاچ با تفکیک میان جنبه عینی و ذهنی شیء‌شدگی کار خود را پیش می‌برد. آنچه او جنبه عینی شیء‌شدگی می‌نامد همان ایده‌های مارکس و ویر را در خود دارد. جنبه ذهنی شیء‌شدگی به زعم لوکاچ تأثیر شیء‌شدگی بر آگاهی انسان‌ها (کارگران) است. در جنبه ذهنی دنیا در نظر خود انسان‌ها نیز امری است شیء‌شده. آن‌ها نیز کار خود را از خود بیگانه می‌یابند و قادر نیستند که تاریخ‌مندی و کلیت روابط اجتماعی را دریابند و لذا موضعی انفعالی در قبال این جهان دارند. تأکید لوکاچ بر

^۱ Heidegger

از افراد عمده و جریان‌ات اصلی تأثیرگذار بر منظومه فکری لوکاچ در آراء انتقادی او از جامعه سرمایه‌داری است.



جامعه و فرهنگ در آراء لوکاچ

«مفهوم جامعه و فرهنگ در نظر لوکاچ، ذیل بحث‌های او از جوامع سرمایه‌داری و غیر از سرمایه‌داری و توصیف آن‌ها (طبقات و غیره) بهتر روشن می‌شود. به اعتقاد لوکاچ، در جامعه پیش از سرمایه‌داری وجوه خاص فرآیند اقتصادی (تولید کالاها)، از یک سو، به شیوه کاملاً انتزاعی از یکدیگر جدا می‌مانند، به نحوی که نه هیچ تعامل مستقیم و بی‌میانجی امکان پذیر است و نه هیچ تعاملی که بتوان آن را به سطح آگاهی اجتماعی بالا کشید.» (کانرتون، ۱۳۹۰: ۱۱۰)

بعضی از این وجوه در فرآیند اقتصادی به یکدیگر یا به سایر عوامل غیراقتصادی می‌پیوندند تا در این ساختارهای اجتماعی وحدت جدایی‌ناپذیری تشکیل دهند. اما در سرمایه‌داری تمام وجوه ساختار اجتماعی در تعامل دیالکتیکی با یکدیگر قرار دارند.

«لوکاچ جامعه سرمایه‌داری را به دو طبقه بورژوازی و پرولتاریا تقسیم می‌کند و در توضیح

این امر بیان می‌دارد: «بورژوازی و پرولتاریا یگانه طبقات جامعه سرمایه‌داری هستند؛ یعنی یگانه طبقاتی که وجود و تکامل‌شان به تمامی بر تکامل فرآیند مدرن تولید استوار است و هرگونه برنامه‌ای برای سازمان‌دهی مجموع جامعه، صرفاً براساس وضعیت زندگی آنان تصویب‌پذیر است. نگرش طبقات دیگر (خرده‌بورژوازی، دهقانان) از آن رو متزلزل است که هستی متعین (دازاین) آنان به تمامی بر جایگاه‌شان در فرآیند تولید سرمایه‌داری استوار نیست، بلکه با بازمانده‌های جامعه رسته‌ای پیش از سرمایه‌داری پیوندی ناگسستنی دارد.» (لوکاچ، ۱۳۷۷: ۱۷۴)

به اعتقاد لوکاچ، در رویارویی بورژوازی و پرولتاریا، بورژوازی از هر لحاظ اعم از فکری، سازمانی و غیره از پرولتاریا برتر است، یگانه برتری پرولتاریا بر بورژوازی در این است که می‌تواند جامعه را به مثابه یک کل منسجم و براساس محور آن (یعنی مبارزه طبقاتی) بررسی کند.

«مفهوم کلیدی که به فهم نظریه فرهنگی لوکاچ کمک شایانی می‌کند، چیزوارگی یا شیء‌وارگی است. از دیدگاه لوکاچ ظهور و بروز آن در جامعه سرمایه‌داری مانعی جدی بر سر آگاهی راستین و حقیقی پرولتاریا است. لوکاچ ایده بت‌وارگی (طلسم‌انگاری) مارکس را (مبنی بر پرستش عوضی و اشتباهی کالاها برای تصور و خیال باطل‌شان از آن‌ها به عنوان امور مافوق انسانی به علت از دست دادن قدرت دید این حقیقت که فعالیت‌های خود آن‌ها ست که به طور فعالی این کالاها را می‌آفرینند) با به کارگیری اصطلاح شیء‌وارگی بسط و توسعه داد. کاربرد این اصطلاح برای ارجاع به شیوه‌ای صورت می‌گیرد که در آن با موجودیت‌های خیالی و وهمی یا مفاهیم انتزاعی به گونه‌ای رفتار شود که گویا اشیائی واقعی هستند. از نظر لوکاچ، شیء‌وارگی بعد بنیادی فرهنگ جوامع سرمایه‌داری است.» (مهربانی فر و راموز، ۱۳۹۶: ۴۴)

تفاوت اساسی میان بت‌وارگی کالاها و شیء‌وارگی در میزان گستردگی دو مفهوم نهفته است، در حالی که مفهوم نخستین محدود به نهاد اقتصادی است، اما لوکاچ مفهوم آخری را به سراسر جامعه - دولت، قوانین و بخش اقتصادی - گسترش می‌دهد. تلقی لوکاچ از بت‌وارگی به عنوان شیء‌وارگی (شیء‌انگاری) این فرض را دربرمی‌گیرد که مفهوم مارکس نه تنها به اقتصاد، بلکه به شکل کلی زندگی اجتماعی سرمایه‌داری اشاره دارد. این امر به یکی از دل مشغولی‌های اصلی مکتب فرانکفورت مبنی بر این که بیگانگی فرهنگی مشخصه جوامع

سرمایه داری است تبدیل شد. بنابراین، از این منظر، آگاهی و به طور کلی فرهنگ جوامع سرمایه‌داری، فرهنگی شیء‌واره است که تمامی رفتارهای روزمره، روابط، تعاملات و به طور کلی، سبک زندگی افراد را دربرمی‌گیرد. از بررسی آراء لوکاچ برمی‌آید که با بسط آرای هگل در زمینه آگاهی و نیز به طور مشخص، ایده‌های مارکس در این زمینه و هم‌چنین، در مورد ماتریالیسم تاریخی، از خودبیگانگی، بت‌وارگی کالا و غیره، در دوره دوم حیات فکری او (که تفکر مارکسیستی او برجسته است)، مفهوم فرهنگ، نسبت به دوره اول فکری او (که بیش‌تر متأثر از افرادی چون زیمل، وبر، ارنست بلوخ، کارل مانهایم و دیگران و به ویژه کانت، هگل و با وجود رویکرد انتقادی نسبت به فرهنگ و جامعه مدرن صبغه مارکسیستی در آراء او کم‌رنگ‌تر است)^۱، دامنه گسترده‌تری به خود می‌گیرد و برای مشخص کردن کل راه و رسم زندگی، باورها و اعتقادات که در مفهوم آگاهی طبقاتی متجلی است، به کار می‌رود.

زویا پیرزاد

زویا پیرزاد در سال ۱۳۳۱ از پدری روس و مادری ارمنی در آبادان متولد شد. او نوشتن را با خلق سه مجموعه داستان به نام‌های «مثل همه عصرها» (۱۳۷۰)، «طعم گس خرمالو» (۱۳۷۶)، و «یک روز مانده به عید پاک» (۱۳۷۷) آغاز کرد. این سه مجموعه داستان بعدها توسط نشر مرکز یک‌جا در کتابی با نام «سه کتاب» در سال ۱۳۸۱ منتشر شد. در سال ۱۳۸۰، پیرزاد رمانی با نام «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» به چاپ رساند. این رمان برنده جایزه بهترین رمان فارسی سال ۸۰ مهرگان شد. رمان بعدی پیرزاد در سال ۱۳۸۳ با عنوان «عادت می‌کنیم» انتشار یافت.

^۱شایان ذکر است که تفکیک این دو دوره هرگز به این معنی نیست که نفوذ افکار افرادی که در دوره اول فضای فکری لوکاچ را به طور جدی متأثر کرده بودند، در دوره دیگر به طور کلی از بین رفته باشد و لوکاچ افکار آنها را به کلی کنار گذاشته است و رویه‌ای دیگر را پیش گرفته باشد، بلکه به این معنی است که لوکاچ با توجه به مسائل اجتماعی فرهنگی زمانه خود (انقلاب‌ها، شورش‌ها، جنگ‌های اول و دوم جهانی و سایر تحولات اجتماعی) و نیز، بر اثر مطالعات و آشنایی روزافزون با متفکران فضای اندیشه‌ای آلمان، ایده‌ها و افکار خود را بسط داده و در این راه با تلفیق این آراء در چارچوبی مارکسیستی، برداشت‌ها و نقدهای خود را از جامعه و فرهنگ سرمایه‌داری تکمیل کرده است. آن‌چنان که می‌توان در تاریخ و آگاهی طبقاتی شاهد بهره‌گیری دیدگاه‌های افرادی چون ماکس وبر در بحث عقلانی‌سازی فرهنگ و جامعه بود.

زویا پیرزاد دو کتاب هم ترجمه کرده است. «آلیس در سرزمین عجایب» اثر لوئیس کارول^۱ و «آوای جهیدن غوک» که مجموعه‌ای از شعرهای ژاپنی است. تمام کتاب‌های پیرزاد توسط کریستف بالایی^۲ به زبان فرانسه ترجمه و در انتشارات زولما^۳ به چاپ رسیده است. هم‌چنین کتاب «طعم گس خرمالو» برندهٔ جایزهٔ کوریه انترناسیونال^۴ به عنوان بهترین کتاب خارجی سال ۲۰۰۹ در فرانسه شد.

داستان معاصر ایران در صد سال اخیر گرایش فراوانی به ساده‌گویی و استفاده از نثری روان و نزدیک به گفتار داشته است. پیرزاد نیز به پیروی از هم‌عصران خود نثری ساده و روان را برای نوشته‌های خود برگزیده و سعی کرده است تا بدین وسیله عواطف و احساسات زن ایرانی را بیان کند. البته پیش از او سیمین دانشور با نثری روزنامه‌ای به احساسات زنانه پرداخته بود ولی سنت نوشتاری زنانه در نسل بعد از او با آثار پیرزاد شکل تازه‌ای به خود گرفت.

در رمان «چراغها را من خاموش می‌کنم»، فضای رمان دههٔ ۴۰ شمسی است، در شهر آبادان، در خانواده‌ای ارمنی مادر سی و چند ساله با همسر و سه فرزند سعی دارد همسر و مادری نمونه باشد و هست تا همسایه‌های جدید از راه می‌رسند و ...

در رمان «عادت می‌کنیم»، برشی از زندگی سه زن ایرانی، دختر و مادر و مادر بزرگ در تهران دههٔ ۸۰ شمسی. دختر جوان درگیر مسائل و خواست‌های نسل خود است. مادر بزرگ هنوز غرق در گذشته‌ای است کمابیش ساخته و پرداختهٔ ذهن. راوی قصه آرزو است، زنی میانه‌سال که بین خواسته‌های مادر و توقعات دختر و آرزوهای خود در جدال است.

در ظاهر زنی است محکم که از مردها و دنیای مردانهٔ اطرافش هراسی ندارد و در باطن خواسته و ناخواسته جوابگوی توقعات دختر و مادر. وقتی عشق به صورت مردی «بی‌نقص» وارد زندگی‌اش می‌شود مخالفت مادر و دختر و دوست صمیمی به جدال ذهنی آرزو دامن می‌زند...

^۱. Lewis Carrroll

^۲. Christophe Balay

^۳. Zulma

^۴. Couurer International

در رمان «سه کتاب»، سه مجموعه قصه با سه برداشت درباره یک موضوع: زندگی. کتاب اول، «مثل همه عصرها»، طرح‌های ساده‌ای است از اتفاق‌های ساده زندگی با شخصیت‌هایی که اسم ندارند و می‌توانند هر اسمی داشته باشند.

کتاب دوم، «طعم گس خرمالو»، اتفاق‌های پیچیده‌تری است از زندگی آدم‌هایی از طبقه‌های اجتماعی کمابیش متفاوت. کتاب سوم، «یک روز مانده به عید پاک»، یک داستان سه قسمتی است از زندگی سه نسل از یک خانواده ارمنی با تفاوت‌های چند صد ساله بین دو فرهنگ.

بحث

بیگانگی از محصول کار

رمان‌های پیرزاد، مرحله گذار به شبه سرمایه‌داری را به تصویر می‌کشد، اما می‌توان نمودهایی از شی‌وارگی را البته در مفهوم عام‌تر آن، یعنی تبدیل انسان به ابزار تولید و به خصوص نادیده گرفتن ارزش‌های انسانی در این رمان‌ها بررسی کرد.

در آثار پیرزاد احساس شی‌شدگی در افراد طبقه کارگر و فرودست جامعه به چشم می‌خورد. مثلاً در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» شخصیت آقا مرتضی که در حال مرتب کردن چمن حیاط است... با کلاریس درد و دل می‌کند که شش ماه از موعد قانونی ترفیع‌اش گذشته و کارگزینی شرکت نفت هنوز حکمش را نداده. «خواهش کرد به آرتوش بگویم سفارش بکند. «هر چی نباشه آقای مهندس سینیوره. حرف ما کارگرها که دررو نداره.» (پیرزاد، ۱۳۹۶: ۲۰) و در ادامه رمان که کلاریس به آرتوش سفارش آقا مرتضی را می‌کند، آرتوش در جواب می‌گوید: «این کارگر حق دارد، خیلی بیش‌تر از خیلی از سینیوره‌های شرکت زحمت می‌کشد.» (همان: ۲۰)

متأسفانه در جوامع استبدادی، ما با پدیده شی‌شدگی طبقه کارگر و زحمت‌کش مواجه هستیم. از دیدگاه پیرزاد، کارگران در جوامع سرمایه‌داری با فعالیت تولیدی خود بیگانه هستند.

آن‌ها برای خود کار نمی‌کنند و از سوی دیگر دستمزدی که می‌گیرند در قبال کارشان ناچیز است در نتیجه از فعالیت خود بیگانه می‌شوند و از کار خسته می‌شوند. نه تنها از فعالیت تولید بلکه از محصول کار هم بیگانه می‌شوند. محصول نه متعلق به آن‌هاست و نه کمکی در ارضاء

نیازهای اساسی‌شان می‌کند. آن‌ها محصول را تولید می‌کنند اما به سرمایه‌دار تعلق دارد. این نمونه از شیء‌وارگی را می‌توان «بیگانگی از محصول کار» نامید. در این بیگانگی، هر چه کارگر کالای بیش‌تری می‌آفریند، خود به کالای ارزان‌تری تبدیل می‌شود و محصول کار چون چیزی بیگانه و مستقل از کارگر قد علم می‌کند. کارگر هر چه بیش‌تر اشیاء تولید می‌کند، کمتر صاحب آن می‌شود و بیش‌تر زیر نفوذ محصول کار خود یعنی سرمایه قرار می‌گیرد. رابطه کارگر با محصول کارش، رابطه با شیء بیگانه است. هر چه کارگر از خودش بیش‌تر مایه می‌گذارد، جهان اشیاء بیگانه‌ای که می‌آفریند، قدرتمندتر می‌گردد و زندگی درونی‌اش تهی‌تر می‌شود و اشیای کمتری از آن او می‌شود. کارگر زندگی‌اش را وقف تولید شیء می‌کند، اما کارش و زندگی‌اش دیگر نه به او که به شیء تعلق می‌گیرد. از این رو هر چه فعالیت‌اش گسترده‌تر می‌شود، اشیای کمتری نصیبش می‌گردد. محصول کار او نه به خود او که به سرمایه‌دار می‌رسد که در بازار به فروش می‌رساند. بدین ترتیب کالایی که کارگر تولید می‌کند از او بیگانه می‌شود.

بیگانگی آدمی از خود

از دیدگاه نویسنده، اصطلاح شیء‌شدگی، ناظر بر نوعی انقیاد در نظام سرمایه‌داری، مبتنی بر هم‌ذات‌پنداری کارگر با وسایل و تولیدات صنعتی است. در این نظریه نظام سرمایه با استیلا بر هویت انسان، او را به ابزار صرف در خدمت ارزش تولید بدل می‌کند. در این حالت رشد فردی، فرایند هویت‌سازی انسان و اساساً انسانیت انسان متوقف می‌شود. در پدیده شیء‌وارگی رابطه و پیوند میان اشخاص به صورت شیء و در نتیجه به صورت نوعی عینیت خیالی در می‌آید. عینیتی که به قدری عقلانی به نظر می‌رسد که تمام نشانه‌های ذات اساسی خویش یعنی رابطه بین انسان‌ها را پنهان می‌کند. با بررسی شیء‌وارگی می‌توانیم به تمام نقاط تاریک جامعه سرمایه‌داری بپردازیم. در واقع شیء‌وارگی به تمام طبقات جامعه نفوذ می‌کند و رکن اساسی جامعه می‌شود نه تنها در میان مبادلات بلکه در تمام سطوح مختلف زندگی می‌توان آن را ملاحظه نمود. نمونه‌ای از این مورد در رمان «سه کتاب»، است. «بعضی صبح‌ها که از خواب بیدار می‌شدم، دلم می‌خواست دختر زیبای خفته و سفید برفی باشم، در انتظار

شاهزاده‌ام... برایم قصری بسازد مجلل و زیبا... صدای موسیقی آرامی می‌آمد و من به قصر تمیز و مرتب نگاه می‌کردم و می‌گفتم: آه، چه خوشبختم... (همان: ۷۶)

در آثار پیرزاد، روابط انسان به مثابه انسان با انسان دیگر روابطی طبیعی نیست بلکه رابطه‌ای شی‌واره است، انسان نه تنها از خود جدا می‌شود بلکه خود را در انزوایی حس می‌کند که هر لحظه روابط چیزواره بر او مستولی می‌شود و او را تا مرز جنون پیش می‌برد. از نظر پیرزاد، شی‌شدگی واقعیت آگاهی از خودبیگانگی فردی است که به دلیل شیوه تولید سرمایه‌دارانه‌ای که این آگاهی در آن قرار دارد و پیشاپیش جایگاه و دامنه نیازهای آن را تعیین می‌کند و نیز به دلیل تابعیت آن از عقلانیت اداری تسری یافته به تمام جامعه، به چیز محض بدل شده است. نمونه‌ای از این مورد در رمان «سه کتاب» است. «نمی‌دانم چند وقت است با روانپزشک می‌نشینم و کارتون‌های والت دیسنی تماشا می‌کنم... روانپزشکم با انگور بی‌دانه زنده است. من هیچ وقت مو شانه نمی‌کنم و ریش او خیلی بلند شده... او هیچ وقت از من نمی‌خواهد جوراب‌هایش را برایش جفت کنم، همیشه جوراب‌های لنگه به لنگه می‌پوشد... (همان: ۸۰)

می‌توان «خودبیگانگی» نامید. انسان‌ها اساساً نیاز و تمایل دارند که به طور مشترک کار کنند. تا آن‌چه را که لازم دارند به طور دسته جمعی تولید کرده و به مصرف برسانند. اما کارگران در جامعه سرمایه‌داری تمایل به همکاری‌شان دچار اختلال می‌شود. آن‌ها مجبورند در کنار هم اما جدای از هم برای سرمایه‌دار کار کنند. ماهیت تکنولوژی و به کارگیری روش‌های بهره‌وری از سوی سرمایه‌دار، بین کارگران جدایی می‌اندازد. به علاوه کارگران اغلب ناگزیرند برای دریافت پول و پاداش بیش‌تر با یک‌دیگر رقابت کنند، تا رضایت سرمایه‌دار را بیش‌تر جلب کنند. نتیجه آن که بین کارگران اغلب خصومت و دشمنی در جریان است. این انزوا و خصومت بین کارگران «بیگانگی آدمی از آدمی» در نظم سرمایه‌داری است.

بیگانگی از فرآیند عمل تولید

مردم باور کرده‌اند که ساختارهای اجتماعی حیاتی برای خود دارند و در نتیجه، این ساختارها خصلتی عینی پیدا کرده‌اند. به عبارت دیگر، بیگانگی فرهنگی مشخصه جوامع سرمایه‌داری

است.

از این منظر، آگاهی و به طور کلی فرهنگ جوامع سرمایه‌داری، فرهنگی شیء‌واره است که تمامی رفتارهای روزمره، روابط، تعاملات و به طور کلی، سبک زندگی افراد را دربر می‌گیرد. نمونه‌ای از این مولفه را در رمان «عادت می‌کنیم»، شاهد هستیم. در مورد شخصیت «محسن» که از کارندهای شرکت است. وقتی که محسن در اتاق را می‌زند و وارد می‌شود و آیه را می‌بیند... آرزو نگاه‌های محسن و آیه را به هم دیگر می‌بیند... و با محسن بد رفتاری می‌کند... «... چون مامان خانم کارفرما هستند اجازه دارند هر چی دلشان خواست بار کارمندشان بکنند.» (پیرزاد، ۱۳۹۶: ۴۸)

در این رمان نیز پیرزاد، به شدت طبقه کارگر و ضعیف را نشان می‌دهد که چگونه زیر فشار کارفرما و رئیس خود هستند و به خاطر نیازی که دارند حتی نمی‌توانند از خود دفاع کنند.

نمونه دیگر در رمان «سه کتاب»، در مورد مرد جوان که به پارک می‌رود، روی یک نیمکتی تنها می‌نشیند و با خودش فکر می‌کند... «روی پاکت نوشته شده بود کاملاً محرمانه. حتماً دستور اخراج افراد مازاد بر احتیاج بوده. نکند او را هم مازاد بر احتیاج تشخیص داده باشند؟ ولی چرا او؟ در اداره کسی از او وظیفه‌شناس تر نبود...» (همان: ۲۷)

در ادامه داستان مرد جوان مسئول امور مالی را مجسم می‌کند که تقاضانامه‌اش را پاره می‌کند... در رمان «سه کتاب»، پیرزاد به طور دقیق احساس بیچارگی و بی‌پناهی و تنهایی طبقه کارگر را نشان می‌دهد. پیرزاد، طبقه کارمند و کارگر را به خوبی توصیف کرده که در جای جای رمان این تفکر به خواننده تداعی می‌شود که حتماً رئیس و کارفرما اخراج‌شان کرده و نوعی فضای غم‌انگیز بر داستان حاکم می‌شود.

«مرد معقولی به نظر می‌رسد. احتمالاً کارمند است. ولی هیچ وقت این‌جا ندیدمش. انگار غمگین است. در اداره با کسی حرفش شده. شاید هم اخراجش کرده‌اند. فکر اخراج از اداره به ذهنش چسبید. خود را جای آن مرد گذاشت. اگر اخراجش می‌کردند چه می‌کرد؟ خود را جای آن مرد گذاشت. اگر اخراجش می‌کردند چه می‌کرد؟ حتی تصورش هم وحشتناک بود.» (همان: ۲۵)

این نمونه از شی وارگی را می توان «بیگانگی از فرآیند عمل تولید» نامید. کارگر حین کار کردن نه تنها خود را به اثبات نمی رساند، بلکه خود را نفی می کند. به جای خرسندی، احساس رنج می کند. نه تنها انرژی جسمانی و ذهنی اش آزادانه رشد نمی کند، بلکه جسم خود را فرسوده و ذهن خود را زایل می کند.

کارگر فقط زمانی که خارج از محیط کار است خویشتن خود را در می یابد و زمانی که در محیط کار است خارج از خویشتن است. هنگامی آسایش دارد که کار نمی کند و هنگامی که کار می کند، احساس آسایش ندارد. چون کارش از سر اختیار نیست، بلکه به او تحمیل شده است و از سر تأمین معیشت است که کار می کند، کاری که کارگر را قربانی کرده و به تباهی کشانده است. کار او خود جوش نیست بلکه از دست دادن خویشتن است. پس کار کارگر، فعالیت مشقت بار، قدرتی تضعیف کننده و آفرینشی عقیم کننده است که انرژی کارگر را به ضد خود تبدیل می کند.

در رمان های پیرزاد، رفتار بد و حتی زشت با کارگر و زیردست، از طرف کارفرما و صاحب قدرت مشهود است. پیرزاد، در جای جای آثار خود در قالب شخصیت های گوناگون این رفتار تحقیرآمیز را به باد انتقاد می گیرد. در رمان «عادت می کنیم»، آرزو به کارگر بنایی که در حیاط پشتی مشغول کار کردن است بد رفتاری می کند. پیرزاد نشان می دهد طبقه کارگر زیر فشار کارفرما و رئیس خود است.

«آرزو گفت «بین اوستا، می دانم قرارمان چی بود ولی حالا تصمیم خانم عوض شده. این دیوار را خراب کن، از این جا بچین.. شنیدی چی گفتم؟ گفتم قرار شد... بین عمو. گفتم از این جا بچین، بگو چشم. فهمیدی؟» (همان: ۵۷)

تنزل حرمت انسانی

نمونه دیگری از شی وارگی که پیرزاد به آن اشاره کرده است، «بی ارزشی انسان» است. می توان نمونه ای از آن را در رمان «چراغ ها را من خاموش می کنم»، آن چه از زبان خانم سیمونیان درباره زندگی در خانه پدری اش گفته می شود، موید این است که بورژوازی پوشش احساساتی خانوادگی را از هم دریده و آن را به مناسبات صرفاً پولی تقلیل داده است و باعث بی ارزشی

و تحقیر طبقه فرودست شده است.

«از بدو تولد پیشخدمت و مستخدم داشتم. هند هر بدی داشت و فور کلفت نوکر بود. منزل پدرم در جلفا هم که تا دلتان بخواهد مستخدم خانه‌زاد داشتیم.» (پیرزاد، ۱۳۹۶: ۵۴)

بی‌ارزشی حرمت انسانی گاه، فراتر رفته تا جایی که در دنیای حقیقت در چنگال بورژوا شکسته می‌شود. «آشخن»، زنی که هفته‌ای دوبار برای کمک به کلاریس در کارهای خانه می‌آمد، نمونه دیگری از تبلور شیء‌وارگی است. شوهر وی، بعد از عمل کمر فلج شده بود و بازنشتگی مختصری از شرکت نفت می‌گرفت. پسرش تازه از سربازی برگشته بود و بی‌کار بود. کلاریس، فکر می‌کند که آشخن را به خانم سیمونیان معرفی کند که کمکی باشد برای آشخن. که با رفتارهای ضد و نقیض خانم سیمونیان از کار در منزل وی منصرف می‌شود.

«کلاریس خانم جان، بدت نیاد ولی نمی‌خوام خانه خانم سیمونیان کار کنم. اولاً که جد کرده حتماً جمعه بیا. جمعه مهمان دارم، حمام کردن شوهر دارم، هزار بدبختی دارم. بعدش از هر کارم عیب می‌گیره. «چرا این جور شستی؟ چرا اون جور اتو کردی؟» بعدش مدام با پسر و نوه‌اش دعوا داره....» (همان: ۲۲۴)

از دیدگاه پیرزاد، شیء‌وارگی مبین‌الگوی است که در آن صفات انسانی مانند یک شیء تلقی می‌شود، بدین ترتیب منطبق با حیاتی که اشیاء واجد آن هستند زیست خاص خود را پی می‌گیرد. در چنین فرایندی است که در نظام سرمایه‌داری به نقد کشیده می‌شود. این نقد را به صورت فرهنگی می‌توان به دوجنبه از چنین جوامعی تعمیم داد. اول جنبه اخلاقی چنین نظام‌هایی است که انسان‌ها را به اشیایی بدل می‌سازد که می‌توان آن‌ها را در فرآیند خرید و فروش قرار داد. جنبه دوم مسئله ناتوانی در شناخت کلیت جامعه است که در فرایند شیء‌شدگی یا شیء‌وارگی به کل زندگی اجتماعی سرایت می‌کند. پیرزاد این مورد را به ناتوانی از شناخت فرهنگ به شکل کلی آن در جامعه توده‌ای مرتبط می‌داند. هم‌چنین در این مناسبات میان ابعاد اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک ساختار اجتماعی را بررسی می‌کند آن هم در شرایطی که روابط بین انسان‌ها تحت کنترل ارزش‌های کالایی شده و شیء شده قرار گرفته است.

توجه افزون تر به کالاهای قیمتی

از نمونه های دیگر شیء وارگی، توجه به اشیاء و کالاهای قیمتی است. این مورد از شیء وارگی در آثار پیرزاد بسامد بسیار زیادی دارد تا جایی که می توان گفت در جای جای رمان های وی، شخصیت های رمان به وسائل و اشیاء قیمتی توجه خاصی دارند.

از نمونه های این شیء وارگی، می توان به رمان «چراغها را من خاموش می کنم»، اشاره کرد، در مورد شخصیت خانم سیمونیان، که از طبقه مرفه جامعه می باشد و در جای جای رمان به خانه و اشیاء و وسایل منزل خانم سیمونیان و حتی لباس و جواهرات وی توجه خاصی شده است. «لباس حریر سیاهی پوشیده بود، سنجاق سینۀ بزرگی زده بود و گوشواره های آویز به گوش داشت. گردنبند مروارید چند رج آن قدر بلند بود که می رسید به کمر بند پهن طلائی.» (پیرزاد، ۱۳۹۶: ۴۴).

توجه خود خانم سیمونیان به اشیاء قیمتی نیز در جای جای این رمان قابل شهود است. «... هنوز فرصت نشده تقدیرنامه هایی را که از دانشگاه گرفته به دیوار بزنم. برای تقدیرنامه ها به گران ترین قابساز کلکته سفارش قاب دادم، همه از چوب فوفل.» (همان: ۵۱) «... روی پیراهن یقه بسته توردارش یک رج مروارید بلند آویزان بود...» (همان: ۱۲) «... باغ بزرگ، اتاق های سقف بلند، راهروهای کف چوبی، از تک تک اسباب و اثاث گران قیمت...» (همان: ۱۸۳) «... دو دگمه بالای پیراهنش باز بود و زنجیر طلا معلوم بود...» (همان: ۱۱۱) «آقای کمای گفته بود ظرف و ظروف استنلس و میز و صندلی فایبرگلاس شیکه...» (همان: ۱۸۳) حتی اشیاء و وسائل قیمتی باعث احساس خوشبختی در رمان های پیرزاد است. «... آفتاب از پنجره به گل های نرگس می تابید و صدای موسیقی آرامی می آمد و من به قصر تمیز و مرتب و بی گرد و خاکم نگاه می کردم و می گفتم: آه، چه خوشبختم» (همان: ۷۶) توجه شخصیت های رمان به اشیاء و وسایل گران قیمت، دیدگاه پیرزاد را به این نوع شیء وارگی نشان می دهد که اشیاء قیمتی افزون تر مورد توجه قرار گرفته شده است.

در واقع شخصیت فرد تحت تأثیر وسائل و کالاها قرار می گیرد؛ کالاهویت بیرونی پیدا می کند که بر تمام خصوصیات انسانی مسلط شده و در ذهن فرد جای می گیرد. هنگامی که کالا یک شیء هدایت گر و دارای هویت بیرونی می شود و شخصیت فرد را تحت تأثیر قرار می دهد

هویت انسانی در جامعه متزلزل می‌شود و در طی این روند جامعه دچار معضل و اختلال می‌شود به جای آن که هر کس را با میزان علم و دانش و معرفت و انسانیت آن بسنجند او را با میزان درآمد و... می‌سنجند و به همان میزان او را مورد احترام قرار می‌دهند.

از نظر پیرزاد، طبقه‌بندی جامعه به قشر کارگر، سرمایه‌دار و... برای جامعه چند وجهی امروزه کافی نیست و نمی‌توان به این امید داشت که آگاهی قشر کارگر و عمل همراه با آن، در جامعه امروز که تحت تأثیر رسانه، تبلیغات و آموزش‌های رسمی و غیر رسمی، شیء‌وارگی تا مغز استخوان آن نفوذ کرده منجر به رهایی کلیت اجتماع شود. هر یک از ما سوای جایگاهی که در نظام تولید و اقتصاد داریم به میدان‌های مختلف اجتماعی تعلق داریم. این آگاهی در میدان‌های مختلف اجتماعی باید ایجاد شود. این‌که اصلاً بتوان به انقلاب در دنیای مدرن امروزی معتقد بود امری بعید به نظر می‌رسد. اصلاح اندیشه و تصور کلیشه‌ای افراد نسبت به خود و جهان بیرون و جامعه و رهایی اندیشه از مفهوم شیء‌وارگی از نظر پیرزاد، راهکار مناسب‌تری به نظر می‌رسد.

تمسخر

از نمونه‌های دیگر شیء‌وارگی در آثار پیرزاد که بسامد زیاد دارد، نوعی نیشخند و طعنه طبقه سرمایه‌دار جامعه نسبت به طبقه پایین است که معمولاً در جای جای رمان‌ها مشهود است. که نشان سلطه طبقه پرولتار نسبت به طبقه کارگر است. مثلاً زمانی که کلاریس با خانواده خود که به باشگاه گلستان که مخصوص خانواده‌های بورژواها است دعوت می‌شوند، که با نوعی نیشخند زنان طبقه سرمایه‌دار مواجه می‌شود.

«از توی آینه ما را که دید برگشت. سلام شل و ولی کرد و گفت «چه جالب. شما کجا، این‌جا کجا؟» از این جمله کوتاه این منظور بلند را داشت که شماها که خانه‌تان بوارده است و گریدتان پایین، در باشگاه گلستان که مخصوص اهالی بریم است با گریدهای بالا چه می‌کنید؟» (پیرزاد، ۱۳۹۶: ۷۵) در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، آقا سعید دوست آرتوش با لحنی نیشخند به آرتوش که افزایش حقوق گرفته بود می‌گوید هر کس ترفیع گرفت خانه و ماشین‌اش را عوض می‌کند. «مشتربای شرکت نفتی تا تقی به توفی می‌خورده و حقوق زیاد می‌شه و گرید

میره بالا، اولین کارشون عوض کردن خونه و ماشینه...» (همان: ۱۶۷)

عشق

در یک جامعه شی‌واره، حتی اقتدار عشق در پنجه‌های قدرت هوس بورژوازی شکسته می‌شود.

«پدرم گفت شاعر به درد زندگی نمی‌خورد. گفت به خاطر ثروتم می‌خواهد با من ازدواج کند. گفت کسی عاشق دختر کوتوله نمی‌شود. ولی شوهرم و پدرم عاشق شدند. عاشق ثروت هم‌دیگر. پدرم گفت اگر زنش نشوم...» (پیرزاد، ۱۳۹۶: ۱۸۴)

با وجود این، لوکاج بر این باور است که اگر طبقه پرولتاریا بتواند تفاوت نیروی کار را از بهره‌کشی بازشناسد، می‌تواند از شی‌وارگی رهایی یابد و به خودآگاهی طبقاتی برسد، هم‌چنان که در این آثار برخی از شخصیت‌ها و حتی خود قهرمان با وجود نیاز اقتصادی توانسته‌اند به این آگاهی دست یابند.

از دیدگاه پیرزاد، شی‌وارگی فرایندی است که مناسبات میان انسان‌ها را با مناسبات میان اشیاء بیان می‌کند و ارزش مبادله (پول) بر ارزش مصرف (ارزش‌های راستین) چیرگی می‌یابد. یعنی آن‌جا که ارزش‌های کیفی پایمال ارزش‌های کمی می‌شوند که لوکاج آن را دستاورد جامعه بورژوایی می‌داند. بدین ترتیب قهرمان رمان به دنبال ارزش‌های کیفی است، در حالی که جستجوی این ارزش‌ها در جامعه بورژوایی امری تباه و بیهوده است.

از منظر مارکسیستی آثار پیرزاد، به حقیقت ویژگی یک فرم رمانی را داراست. قهرمان در یک جامعه شی‌واره به دنبال ارزش‌های کیفی است. جامعه‌ای که ارزش‌های انسانی پایمال مبادلات کمی گردیده و حرمت انسانی تا حد کالای اقتصادی تقلیل یافته است؛ قهرمان در رمان‌های پیرزاد، که آگاهی خود را از سطح ضرورت اقتصادی تا هدفی آگاهانه ارتقاء داده است درمی‌یابد که شکافی عظیم میان او و جامعه وجود دارد پس با ارزش‌های ناراستین جامعه به مبارزه برمی‌خیزد اما پیروزی در گرو بیشینه آگاهی ممکن یک جامعه است و این در حالی است که در این آثار برخی هنوز از گستره استثمارشان بی‌خبرند بنابراین تلاش قهرمان به علت عدم حداکثر آگاهی ممکن گاهی با شکست مواجه می‌شود.

نتیجه‌گیری

آثار زویا پیرزاد، برگردانی از زندگی روزمره دهه‌های ۴۰ و ۸۰ است که دفاع از طبقه کارگر و زحمتکشرا برای خواننده به خوبی به تصویر کشیده است. پیرزاد، در آثارش به توصیف جامعه می‌پردازد و توجه نویسنده به مسائلی چون فقر ناشی از بی‌توجهی به طبقه کارگر، تلاش طبقه کارگر برای احقاق حقوق از دست رفته، اختلاف طبقاتی و بسیاری مسائل ریز از این دست در این رمان‌ها قابل نمود است. نویسنده به همه شخصیت‌های داستان فرصت ابراز وجود می‌دهد. طبقه کارگر به راحتی می‌تواند به وضع خود اعتراض کند.

شیء‌وارگی نزد لوکاچ واقعیت آگاهی از خود بیگانه فردی است که به دلیل شیوه تولید سرمایه‌دارانه‌ای که این آگاهی در آن قرار دارد و پیشاپیش جایگاه و دامنه نیازهای آن را تعیین می‌کند (مارکس) و نیز به دلیل تابعیت آن از عقلانیت اداری تسری یافته به تمام جامعه (وبر)، به چیز محض بدل شده است. شیء‌وارگی از مفاهیم کلیدی در نظریه فرهنگی لوکاچ است که در تبیین او از وضعیت جامعه سرمایه‌داری به کار می‌رود. فرهنگ شیء‌وارگی امری است که مانعی جدی بر سر تکامل خرد پرولتاریا به شمار می‌آید و سلطه سرمایه‌داری بر طبقه کارگر را تحکیم و استمرار می‌بخشد و به حفظ وضع وجود کمک می‌کند. می‌توان لوکاچ را مصلح نظری اندیشه مارکس دانست؛ چرا که او با طرح مفهوم آگاهی طبقاتی به دنبال ایجاد روش‌شناسی در مواجهه با نظام سرمایه‌داری مدرن بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

منابع

کتاب‌ها

۱. پوینده، محمد جعفر (۱۳۹۶) درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات آدورنو، لوکاچ، گلدمن، چاپ دوم، تهران: نشر چشمه.
۲. پیرزاد، زویا (۱۳۹۶) چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، تهران: نشر مرکز.
۳. ----- (۱۳۹۶) عادت می‌کنیم، تهران: نشر مرکز.
۴. ----- (۱۳۹۶) سه کتاب، تهران: نشر مرکز.
۵. کانرتون، پل (۱۳۹۰) جامعه‌شناسی انتقادی، ترجمه حسن پاشیان، تهران: کتاب آمه.
۶. لوکاچ، جورج (۱۳۷۷) تاریخ و آگاهی طبقاتی، پژوهشی در دیالکتیک مارکسیستی، ترجمه محمد جعفر پوینده، تهران: نشر تجربه.
۷. مارکس، کارل (۱۳۸۵) دستنوشته‌های اقتصادی و فلسفی، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: انتشارات خوارزمی.

مقالات

۸. صمیمی، نیلوفر (۱۳۸۵) شی‌شدگی از لوکاچ تا هابرماس، فصلنامه راهبرد، شماره ۴۱، صص ۲۲۳ - ۲۳۴.
۹. مهربانی‌فر، حسین، راموز، ادریس (۱۳۹۶) لوکاچ و جامعه‌شناسی فرهنگ و اکاوی مفهوم و نسبت جامعه و فرهنگ در اندیشه جورج لوکاچ، مجله رسانه جامعه فرهنگ، صص ۳۱-۵۰.

Study of Reification in Zoya Pirzad's Works with Emphasis on George Lukac's Approach

Neda Yans¹, Dr. Kamran Pashaei Fakhri², Dr. Parvaneh Adelzadeh³

Abstract

The word "Reification" originated in the thought of Western Marxism, which is the main source of the thought of George Lukacs. This term develops from the concepts of alienation and idolization of Marxism and Weber's rationalization theory, and the Frankfurt School continues with the rationality of modern critique with the interpretation of modern rationality. In this study, using Lukács's idea of social reality and through the relation of culture and society, he studies the contemplation of the works of contemporary author Zoya Pirzad. The author emphasizes issues such as disregard for the worker, the worker's struggle to achieve their rights, and the like in these novels. The author is a supporter of the working class and against the capitalist class. Old-fashioned novels are the story of the lives of people living at the lower levels of society. The working class, which are dominated by capitalism, are dominated by capitalism. The novel's characters, symbols of society, are of the lower stratum and seek to attain their lost rights. The author has criticized the capitalist system for its stories here.

Keywords: Reification, Workers and the Proletariat, George Lukacs. Zoya Pirzad.

¹. PhD student of Persian language and literature, Tabriz branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran.

². Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran. (Responsible author)

³. Professor, Department of Persian Language and Literature, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran.